

در اکتبر ۱۹۱۲، مارسل پروست که در عالم ادب هنوز تقریباً ناشناس بود، برای سازمان انتشاراتی گالیمار، دستنویس *Du coté de chez Swann* نخستین جلد از رمان عظیمش *A la recherche du temps perdu* را فرستاد تا در صورتی که قبول افتد، به چاپ برسد. در ۱۳ دسامبر همان سال آندره ژید که یک تن از مشاوران N. R. F به مدیریت گاستون گالیمار بود، دستنویس را با خوارداشت رد کرد، از جمله بدین بهانه که «پر از داستانهای دوشس‌هاست: پروست دستنویس را به ناشر جوان دیگری به نام برنار گراسه (Bernard Grasset) داد که سرانجام رمان به هزینه مشترک پروست و گراسه به چاپ رسید (در نوامبر ۱۹۱۳)^۱ ولی بعدها گالیمار که به اشتباه فاحش خود پی برده بود، پس از جدالهایی چند، حقوق نشر آثار کامل پروست را به دست آورد و ژید در نامه‌ای به پروست، عذر تقصیر خواست و از جمله گفت: رد دستنویس از جانگدازترین موارد تأسف و پشیمانی‌های وی در زندگی است و شرم دارد که چنین اشتباهی کرده است.

۱- این نخستین مجلد را ناشران دیگری هم رد کرده بودند. تلاش خستگی ناپذیر پروست برای یافتن ناشر و مکاتباتی که در این باره کرده، «رمان یک رمان» است و همه آن نامه‌ها در مجلد ۱۲ مکاتبات ری که به همت Philip Kolb گرد آمده به چاپ رسیده‌اند.

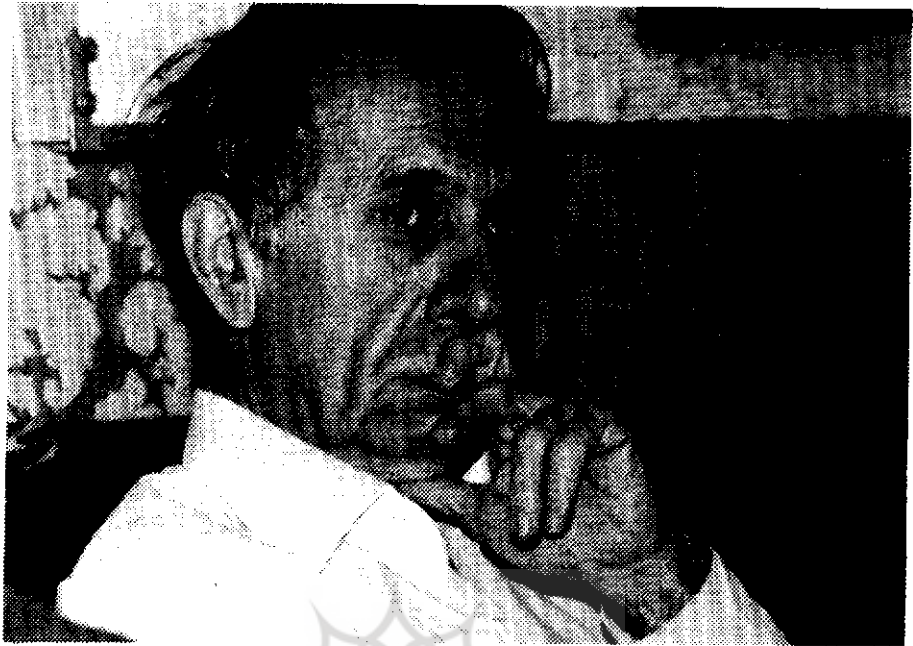
این خطاکاری مردی که از چون و چند حیات ادبی عصر نیک آگاه بود پر معنی است و نمودار آن است که اثر از همان آغاز، به سبب غرابت مضمون و شیوه نگارش، حتی چالاک‌ترین منتقدان را نیز که به محافظه کاری شهرت نداشتند، بیراه کرده است. با این همه، بعضی از خوانندگان، بی‌درنگ، عظمت و اهمیت کار را دریافتند و برخی منتقدان و نویسندگان نیز آن را نپسندیدند و حتی به هیچ نشمردند و در نتیجه، رمان از آغاز، دوستان و دشمنان گرم روی پیدا کرد. ژان ایو تادیه (Jean - Yves Tadie) استاد دانشگاه که مسئول چاپ آثار پروست در مجموعه پلیاد بوده است، در کتاب Proust (۱۹۸۳)، عکس العمل‌های گوناگون بلند پایگان ادب فرانسه را در قبال رمان عظیم پروست، شرح می‌دهد^۱ و معتقد است که این واکنشهای متفاوت، نمایانگر اندیشه نسل‌های پیاپی است همان گونه که هر نسل، اپرای واگنر را به شیوه‌ای نو کارگردانی می‌کند. از جمله ستاینندگان نخستین پروست، ژان کوکتو و لوسین دوده (Daudet) پسر آلفونس دوده بودند و جلد دوم رمان عظیم پروست به نام *A L'ombre des jeunes filles en fleur* (که در ۱۹۱۹ به چاپ رسید)، به همت و پایمردی لئون دوده برادر لوسین، جایزه ادبی گنکور را ربود. اما پل کلودل، عوالم پروست را که به گمانش، جهانی بسته و تهی و فاقد معنای حماسی و هرگونه تعالی است، مردود شمرد - فرانسوا موریاک نیز به رغم ستایش هنر پروست، تأسف خورد که دنیایش فاقد خداست. همچنین برنانوس که معتقد بود: درون بینی هراسناک پروست، راه به جایی نمی‌برد. آندره ژید که مرتکب بزرگ‌ترین خطای ادبی قرن شده بود، در قیاس پروست با مونتینی و بالزاک، از اظهار نظر صریح و بی‌پرده، خودداری ورزید. و لویی آراگون و آندره برتون، و کلاً سوررئالیست‌ها پروست را تحقیر کردند، همچنانکه به جیمز جویس و داستایفسکی واقعی نمی‌نهادند، آنان اصولاً از رمان نفرت داشتند، حتی اگر اثر نویسنده نابغه‌ای باشد. برعکس ادمون ژالو (E. Jaloux) پروست را به جهت جستجو و کندوکاوش در ناخودآگاهی ستود.^۲ پل والرئ نیز چون کوکتو، تحسینش کرد. دکتر شارل بلوندل کتاب دیگری تألیف کرده است به نام:

La Psychographie de Marcel Proust. 1932

پروست واضح نظریه معروف به *intermittence du coeur* یعنی افت و خیز و فراز و فرود روان است: *cette ame humaine dont une des lois est l'intermittence*. من نخستین بار این اصطلاح را از زبان استاد ژان پیاژه در درس‌های روانشناسی شنیدم.

۱ - ژان ایو تادیه، صاحب اثر دیگری است به نام: *Proust et le Roman*.

۲ - ایضاً نک: *Charle Blondel: Quelques progrès dans l'étude du coeur humain: Fread et*



● دکتر جلال ستاری

بعضی راه درازی را که پروست پیموده تا سرانجام زمان را باز یافته است و بدینگونه توانسته به روانش وحدت بخشد، همانند تلاش دراز نفس پارسیفال (Parsifal) برای دستیابی به جام مقدس گرال (Grael که یادآور جام جهان بین ماست) دانسته‌اند.

پس از جنگ جهانی دوم، دست چپی‌ها چون سارتر و مارکسیست‌ها، پروست را هم پیمان ارتجاع قلمداد کردند و پدر اگزیستانسیالیسم مدعی شد (Situation II) که پروست، همدست بورژوازی است زیرا اثرش به نشر و اشاعه اسطوره (اصالت) سرشت انسانی یاری می‌رساند.

اما رویهمرفته خرده‌گیری‌ها از چاپ Le coté de Guesmantes (۱۹۲۰) به بعد، اندک اندک فروکش کرد و کلاً جای به تحسین و تمجید سپرد. منتهی همان‌گونه که یادآور شدیم، همه این ستایش‌ها و نکوهش‌ها معلوم می‌دارند که جملگی دریافته‌اند که چیزی به بازار آمده که هویتش هنوز به درستی شناخته نیست و اسرارآمیز است.

با این همه مجله‌ای^۱ در ۱۹۶۶ خاطر نشان ساخت که هنوز در سال ۱۹۶۳ یعنی بیش از چهار سال پس از مرگ پروست (به سال ۱۹۲۲ در ۵۲ سالگی، چند ماه پس از آن که نگارش رمانش را به پایان برد)، شمارگان رمان‌هایش به پای شمارگان سه رمان آخر فرانسواز ساگان

1 - L' Evénement, Mars 1966

نمی‌رسد.

اما از آن پس ورق برگشت. در همان سال ۱۹۶۶، شمارگان رمان‌های پروست به ۱/۷۰۰/۰۰۰ نسخه رسید و بی‌گمان چاپ UN Amour de Swann به سال ۱۹۵۴ در قطع کتابهای جیبی، در افزایش شمار خوانندگان آثار پروست بی‌تأثیر نبوده است. امروزه آثار پروست به ۱۹ زبان (منجمله فارسی) برگشته است. بسیاری از مدارس و خیابان‌های فرانسه به نام پروست نام‌گذاری شده و تمبر پستی با تصویری به چاپ رسیده است. تحقیق و پژوهش و رساله‌نویسی دربارهٔ احوال و افکار وی بسیار است که بعداً به برخی از آنها اشاره خواهم کرد و پروست‌شناسی، بازاری گرم دارد تا آنجا که به قولی، هفته‌ای نیست که در فرانسه و یا جایی دیگر، تحقیق و بررسی و مقاله‌ای دربارهٔ پروست به چاپ نرسد. همتای پروست در شهرت و محبوبیت، سلین است و در واقع آن دو، محبوب‌ترین نویسندگان فرانسه در قرن حاضر محسوب می‌شوند. در همین زمینه گفتنی است که در سال ۱۹۸۷، مجلهٔ Lire به اتفاق نشریهٔ EL Pais چاپ اسپانیا و تایمز انگلستان و La Stampa ایتالیا و Die ziet آلمان از خوانندگانشان، دربارهٔ بزرگ‌ترین نویسندگان اروپا پرسش کردند و پاسخ این بود: (به ترتیب) شکسپیر، گوته، سروانتس، دانته، کافکا، مارسل پروست (مقدم بر مولیر و ولتر و بالزاک).^۱ تحقیق و بررسی رساله و تذکره‌نویسی دربارهٔ پروست به راستی بی‌شمار است و این بنده البته از همهٔ آن نوشته‌ها آگاهی ندارد، اما چند تا از آنها را خوانده است که نظر به اهمیتی که از جهت فهم درست‌تر رمان‌های وی دارند، اجمالاً به معرفی‌شان خواهد پرداخت. اما پیش از آن، ذکر این نکته را خالی از فایده نمی‌داند که عناوینی از جستجوی زمان از دست‌شده که در زمان حیات پروست به چاپ رسیدند، چهار عنوان به نام‌های زیر بودند:

Du Coté de chez Swann

A L'omber des jeunes filles en fleus

Le coté de Guernantes

Sodome et Gomorrhe

پس از مرگ پروست بقیهٔ مجلدات رمان عظیم نیز چاپ شدند که عبارتند از:

La Prisonnière

La fugitive (Albertine disparue)

Le Temps retrouvé



●
مارسل پروست

رمان *Albertine disparue*^۱ داستانی دارد که به نقلش می‌ارزد. این رمان نخست در ۱۹۲۵ به همت روبر پروست پزشک و برادر مارسل با عنوان *La fugitive* به چاپ رسید تا آنکه ناتالی موریاک، نواده فرانسوا موریاک از جانب پدر و نواده خانم Mante - Proust (برادرزاده مارسل پروست و وارث او) از سوی مادر، متن ماشین‌نویسی شده این رمان را که به دست پروست تصحیح شده بود، تصادفاً در ۱۹۸۶ در صندوقی جزو اموال پروست که به ارث برده بود، یافت و با مطالعه آن دانست که پروست خود، عنوان را به *Albertine disparue* تغییر داده و ۲۵۰ صفحه نیز از متن اصلی (که در ۱۹۲۵ به چاپ رسیده بود) کاسته است. ناتالی موریاک این متن کوتاه شده را در ۱۹۸۷ به چاپ رسانید.

پروست بارها دست‌نوشته‌هایش را کم و زیاد کرده است تا آنجا که تهیه صورت منقحی از آنها، برای کسانی که مسئول چاپ آثار وی بوده‌اند، بسیار دشوار بوده است، و این تجدید نظرهای مکرر و غالباً ناخوانا و دشوار فهم، بحث‌های فراوان بر سر معیارهای انتخاب برانگیخته است. گاه نیز معنای گنگ استعاره‌ای در نوشته، و کوشش برای فهم مراد پروست از کاربردش باعث شده که مفسران و منتقدان و ادبا به جان هم افتند. مثلاً جایی پروست از *Les Vertèbres du front de*

۱ - مترجمی آن «محو آبرترین» ترجمه کرده است! کیهان فرهنگی، بهمن ۷۰، ص ۶۰.

la Tante Léonie سخن می‌گوید و پروست شناسان بر سر این نکته که منظور از Vertèbre (مهره) در پیشانی خاله لئونی چیست، با هم به جدل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند در اصل، لغت Vèritable در متن آمده بود و آن واژه اشتباهاً vertèbre ماشین شد و پروست که معمولاً در غلط‌گیری بسیار دقیق و سخت‌گیر بود، یا متوجه تغییر نشد و یا فهمید ولی آن استعارهٔ غریب را پسندید و نگاه داشت و برخی دیگر برعکس از رمان پروست، دلیل و مدرک و سند می‌آوردند که وی بارها از مهرهٔ پیشانی سخن گفته است.^۱ و البته بعید است که این بحث پایان گرفته باشد!

به همهٔ این دلایل و موجبات بسیار دیگر: آوازهٔ شهرت پروست، شیوهٔ غریب زندگانی‌اش، بیماریش و غیره، پروست در واقع اسطوره شده و افسانه‌پردازی دربارهٔ او بر واقعیت حیات و ممتاش چربیده است. از این جهت پروست همتای موزار و وان گوک و شوپرت و رمبو است. وفور پژوهش‌ها و تحقیقات دربارهٔ پروست از دیدگاه‌های گوناگون و نیز کثرت تراجم احوال وی، نمودار همین کنجکاوی مردم و نیز نشانهٔ اسطوره زدگی نویسندهٔ «در جستجوی زمان از دست شده» است. نخست از زندگی‌نامه‌های وی بگوییم که به گفتهٔ صاحب‌نظران، چندتائی از آن میان، به قلم بزرگانی چون آندره موروا، کلور موریاک، اتیامبل (Etiemble) و ساموئل بکت^۲ ممتاز و شاخص‌اند. اما در سالیان اخیر دو زندگی‌نامهٔ دیگر پروست چاپ و منتشر شد که معرفی اجمالی آنها خالی از فایده نیست.

نخست زندگی‌نامهٔ دو جلدی Marcel Proust نوشتهٔ جرج پینتر (George. D. Painter) موزه‌دار بریتیش میوزیوم که نتیجهٔ ۱۷ یا ۱۸ سال تحقیق و مطالعه است. این کتاب که در اصل به انگلیسی است، به زبان فرانسه برگشته است (۱۹۶۶). کتاب در هر دو کشور، توفیق شایانی یافت و با اقبال شگرف خوانندگان مواجه شد، چنان‌که در فرانسه، در یک روز ۵۰۰۰ نسخه از آن به فروش رفت.^۳ گفتنی است که این کتاب، دست کم پنجاهمین کتابی است که دربارهٔ احوال و افکار پروست پس از مرگش به چاپ رسیده است. با اینهمه، تمام نسخه‌هایش در چند روز فروخته شد. زندگی‌نامه نوشتهٔ پینتر بسیار مستند است و نویسنده با ذکر شواهد و مدارک فراوان، نشان می‌دهد که رمان پروست، زندگی‌نامهٔ پروست به قلم خود او است و پروست همهٔ وقایعی را که در رمان عظیمش شرح داده، تجربه کرده و زیسته است و در واقع رمان در جستجو، داستان رمزی زندگی نویسنده است و در میان رمان‌های بزرگ. جایی خاص دارد. زیرا ثمرهٔ

۱ - لوموند، ۲ آوریل ۱۹۹۳.

۲ - پروست نوشته بکت در ۱۹۳۱ در نیویورک به چاپ رسیده و در ۱۹۹۱ به فرانسه ترجمه شده است.



● مارسل پروست در بستر مرگ

خیال‌پردازی نیست. بلکه آینه‌ای است از سوانح زندگی نویسنده، معه‌ذا باید خاطر نشان ساخت که گرچه رمان در جستجو از عدم صرف به وجود نیامده و کرم ابریشم، رفته رفته با دگرذیسی پروانه می‌شود؛ اما پروانه، کرم ابریشم نیست. مهم اثری است که خلق شده. نه فقط وسایل و ابزار که برای خلق اثر مورد استفاده قرار گرفته است. به کمک آن ابزار و وسایل، شناخت خارجی اثر ممکن می‌شود، اما لذت قرائت، حاصل حظ بردن از کیفیت هنری و ادبی اثر است. نه نتیجه شناخت ابزار و اسبابی که در ساخت و پرداخت فلان جزء یا منظر به کار رفته‌اند. کار پروست، هنرمندانه و شاعرانه است و نه منحصرأ رونیسی از واقعیاتی تجربه شده در قالب رمان. پروست بی‌گمان بالزاک است که کم‌دی انسانی را در میهمانی اشراف ادب دوست و هنرپرور نمایش می‌دهد، ولی علاوه بر آن جادوگری است که ما را به وجد و سرور می‌آورد. بسان واگنر با نغمه پایان ناپذیر اپرای پری‌وار و همناکش و در برابر این شفق سکرآور، کنجکاوی پلیسی در زندگانی صاحب اثر، به سبک شرلوک هلمز، بی‌اثر است. به علاوه پروست خود، باور نداشت که اثر نویسنده، آینه تمام‌نمای حیات اوست، برخلاف نظر منتقد تنگ‌نظر سنت - بوو

(Saint - Beuve) که نه عظمت بودلر را دریافت و نه بزرگی بالزاک را و به هوگو حسد ورزید و به فلوربر بدگفت و می‌کوشید تا اثر و طبیعت نبوغ را در پرتو حیات صاحب اثر و صاحب نبوغ،

یعنی به مدد تاریخ و واقعیت تبیین کند^۱ به زعم پروست در کتاب ناتمام - *Contre Sainte Beuve* این تصور خطاست. اثر از تجارب صاحب اثر نمی‌تراود، بلکه از آرزو و خیالش، سرچشمه می‌گیرد یا به بیانی دیگر، سرمایه اصلی هنرمند، عالم خیال است و وی به یاری آن، شبهه واقعیت را می‌آفریند. اثر محصول نفسی است جز آن «من»ی که در الف و عادات روزمره و معایب و کاستی‌های صاحب اثر، ظاهر می‌گردد. حتی منتقدی است^۲ که پس زمینه در جستجو، متافیزیک افلاطون است. بدین معنا که مفهوم پروست از مرگ، مبتنی است بر نظریه دور یا تسلسل، چنانکه گویی ما پیش از زندگی در این خاکدان، در حلقه دیگری زیسته‌ایم و حیات دیگری داشته‌ایم و اینک خواه ناخواه باید از قوانین ناشناخته‌ای تبعیت کنیم که همانا نشانه‌های گذشته‌ای است که به یاد کس نمانده است. بنابراین نمی‌توانیم گفت که مرگ، پایان هستی است. مرگ پایان هستی و ذاتمان معنی نمی‌دهد و هستی به وفات ختم و یا خلاصه نمی‌شود. ما در طول حیاتمان، هر دم، چه در خود و چه برای دیگران، می‌میریم، ولی این مرگ هرگز قطعی و نهایی نیست، چنانکه به قول فوانسوا موریاک «مارسل پروست، زندگانش را داد تا اثرش بماند و این کاری بی‌مانند است... پروست از جهان برید تا خود جهانی بیافریند^۳ و به زعم منتقد بزرگ پیردوبوآ دوفر، هنرمندی سترگ چون او «ما را از چنبره و حیطة تصرف زمان می‌رهاند ولی چیزی را معادل شیوه خشن زمان، جایگزین آن تصرف می‌کند تا ذهن‌مان بتواند تصرف و دست‌اندازی زمان را دریابد.^۴ در واقع پروست با اسطوره‌سازی یعنی از راه همذات کردن اشخاص رمان‌اش با خدایان و نیمه خدایان، بدانان ظاهری ابدی می‌بخشد، چنانکه خود می‌گفت: «می‌خواهم کارم در ادبیات، همانند کلیسای جامع باشد». پروست این بنای عظیم یا کاخ بلند را پی‌افکنند که هست و برپاست و چون فانوس دریایی اسکندریه، جهانی را روشن می‌کند و یگانه است و سترگ چون برج بابل.

زندگی‌نامه پروست با عنوان *La colomba pugnalata, Proust e la Recherche*، به قلم منتقد ایتالیایی Pietro Citati (متولد ۱۹۳۰) که در ۱۹۹۶ در ایتالیا انتشار یافت و با عنوان *La*

۱ - مارسل پروست سنت بوو (Sainte Beuve) را *vieille bête* (جانور گنده پیر) می‌نامید و آلفرد دو موسه، *Bevue - Sainte* (بے‌ویه یعنی خبط و خطای فاحش).

2 - Roger Laporte, Marcel Proust, le narrateur et l'écrivain, 1995

3 - Francois Mauriac, Du côté de chez Proust 1974, P. 59.

4 - Pierre de Boisdeffre. *Metamorphose de la Littérature. De proust à Sartre 1951*, P.

Colombè poignardée Proust به فرانسه ترجمه شد و در ۱۹۹۷ به چاپ رسید، درست ضد زندگی نامه پروست نوشته جورج پیتتر است. سیتاتی کتاب خود را به فدریکو فلینی تقدیم کرده است، چون معتقد است که پروست و فلینی، رابطه صمیمانه‌ای با ناخودآگاهی‌شان دارند و این استعدادی افسونگر و بیمناک است که خوانندهٔ رمان را هم از راه همدلی و همجوشی به خود می‌کشد و هم می‌ترساند، و آن ترس و وحشت، ناشی از پیچیدگی بی‌منتهای رمان در جستجو و نیز هراس از چیزهای غریبی است که پروست حکایت می‌کند و از ورطهٔ درونش سر بر آورده است. به گفتهٔ سیتاتی^۱ رمان پروست سراسر شامل توصیقاتی است با آمیزه‌ای از روشنایی و شادی زادهٔ خوشبختی و درد و اندوه پشیمانی که می‌توان آن را «نور سیاه» نامید و مضمونی که به هر چند گاه، در آن می‌آید و بنابراین مرتباً تکرار می‌شود: شناخت از راه درد و پشیمانی است. پروست به زعم سیتاتی پس از مسیح، واسط میان جهان خاکی و عالم قداست است: بدین معنی که در قرن بیستم به کمک ادبیاتی که جزو کلاسیک‌ترین ادبیات فرانسه و جهان محسوب می‌شود، اسطوره می‌آفریند و با رمان‌اش، به قدرت اساطیری که بنیانگذار تمدن‌های ناپدید شده‌اند و سازندگان‌شان، گمنام‌اند، دست می‌یابد، «اساطیر آفریدهٔ اروس (عشق) کرامند و دردناک، سرور و مولای جهان».

۷۵

به گفتهٔ منتقد دیگری^۲ تحقیق سیتاتی که از بهترین درآمدها بر رمان پروست به شمار می‌رود، بسان نقدهای ادبی مکتب ژنو (Jean Rousset, Jean Starobinski, Georges Poulet) نقد باطنی اثر، یعنی نگاه به اثر از درون است و این به معنای ورود به دنیای نیت و ذهنیات نویسنده و پی‌بردن به معنای صمیمی کار اوست و از این رو، نقدهای آن منتقدان به مثابهٔ «پرتونگاری روح» اثر است. پروست کسی است که حجم لحظه را افزایش داده و انبوه و متراکم و ستبر و توپر ساخته است بسان جنگل و یا به سخنی دیگر، غنای زمان را معلوم داشته و نشان داده است که زمان، خطی یعنی به خط راست نیست.

از زندگی‌نامه‌ها که بگذریم، پژوهش در رمان پروست و تحلیل آن از دیدگاه‌های مختلف بسیار است^۳ و این بنده تنها به اندکی از انبوه آن تحقیقات، وقوف دارد. بی‌گمان نوشته‌های بدیع و

۱- لوموند، ۲۳ فوریه ۱۹۹۶. ۲- لونیگارولیترا، ۶ فوریه ۱۹۹۷.

۳- از جمله کتاب سرژگوبر Serge Gaubert به نام (1981) Proust ou le roman de la différence

که می‌گوید پروست بیانگر این حکمت است که باید خود بود و متفاوت با دیگران و در طلب نفس حقیقی یا واقعی خویش با همهٔ غرایبتش، زیرا حقیقت در ژرفای فردیت و بی‌همتایی است نه در مقولهٔ جمعی الگوری جمع را باید در فرد یافت. تاریخ جماعات، تکرار تاریخ افراد به مقیاسی بزرگ‌تر است و نمونهٔ اعلای

نوآموز و اندیشمندان در این میان کم نیست و شناخت همه آنها نیز کار پروسست‌شناسانی است که عمری بر سر این کار نهاده‌اند و نگارنده در جمع آنان نیست، اما معرفی مختصر کتابی را که منتقدان، تحقیقی شایان اعتنا و مهم دانسته‌اند و برای فهم پروسست، کار ساز گفته‌اند، بی‌فایده نمی‌داند. این کتاب *Le Hors - Suget* (خارج از موضوع) نوشته پیر بایار (Pierre Bayard) است (۱۹۹۷)، و موضوعش استطرادهای (digression) پروسست یا مواردی است که پروسست در رمانش، از مطلب اصلی خارج می‌شود و به مضمون دیگر می‌پردازد و آنگاه باز به مضمون نخستین باز می‌گردد. آناتول فرانس با عذرخواهی از اینکه پروسست را نمی‌پسندد، می‌گفت، «زندگی بس کوتاه است و رمان پروسست بس دراز!» از این زو بعضی به طعنه گفته‌اند *Du Temps perdu à la recherche* (زمان از دست داده شده در جستجو). این ایراد سطحی و سبک، نسل به نسل تکرار شده است تا آنجا که بعضی ناشران خلاصه رمان پروسست را به چاپ رسانده‌اند و منتقدانی چون ژرار ژنت (Gerard Genette) دعوی کرده‌اند که سراسر رمان را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: «مارسل نویسنده می‌شود» یا «مارسل نویسنده بزرگی می‌شود» و یا «مارسل سرانجام نویسنده می‌شود!» تقلیل همه رمان پروسست به یک جمله، البته کاری لغو و بی‌معنی است، اما بایار قبول دارد که در رمان، موارد استطراد فراوانی هست، منتهی این موارد به اصطلاح «خروج از مطلب»، پس زمینه یا ناخودآگاهی رمان محسوب می‌شود. بدین معنی که در رمان، هم موارد استطراد هست و این قولی است که جملگی برانند و هم برخلاف آنچه عموماً می‌پندارند، نویسنده جای جای مطلب را خلاصه می‌کند و درز می‌گیرد. و اگر ایرادی به او وارد باشد، این است که گهگاه احساس می‌کنیم که سخن را کوتاه کرده است و یا در سخن کوتاه آمده است و به همین دلیل باید چندین بار در جستجو را خواند تا به کشف حلقه‌های عمده ولی مفقوده‌اش نایل آمد. بایار این موارد استطراد نامرئی را معلوم می‌دارد تا خواننده با شناخت آنها، اثر را بهتر فهم کند. پس پروسست این ظرافت را دارد که به هر کس مجال می‌دهد تا شیوه قرائت و دریافت خاص خویش را برگزیند، یعنی خود اراده کند که چه چیزی برای وی مهم است و چه چیزی

این فردیت، کار هنری است. هیچ شاهکار هنری کار چند تن نیست، بلکه دستاورد یک تن است، چنان که پروسست در جمله‌ای معروف می‌گوید: «زندگانی حقیقی در ادبیات است». و کتاب جولیا کریستوا Julia Kristeva به نام *Le Temps Sensible Proust et L'expérience littéraire* که تفسیر روانکاوانه و فلسفی و تحلیل نشانه‌شناختی پروسست است و کتاب Raymondo Coudert که تحلیل روانشناختی ظریفی از قهرمانان زن رمان: اودت و ژیلبرت و آلبرتین و... است و نویسنده ثابت می‌کند که پروسست به زعم همجنس دوستی - از شناخت نفسانیات زن استاد بوده است، و ده‌ها کتاب دیگر که از آنها آگاهی ندارم.

ثانوی است و بنابراین، روان شناس بزرگی است. بدین گونه رمان به تعداد خوانندگان با ذهنیت‌های گوناگون، تکثیر می‌شود و می‌شکند، زیرا پروست ایمان دارد که حقیقت درباره آدم‌ها چیزی مطمئن و قطعی و به تمام و کمال دست یافتنی نیست. از این رو میان استطرادهای پروست و تعدد و تکرار اذهان رابطه‌ای هست، برخلاف سبک نگارش فروید که می‌پنداشت به حقیقت وجود پی‌برده است. نوشته فروید شفاف است، اما متن پروست به گونه‌ای است که موضوع (Sujet) در همه جایش هست و در هیچ جایش نیست و در نتیجه راوی مدام شکست خویش را در فهم آدم‌ها (Sujets) باز می‌شناسد و باز می‌گوید و از این لحاظ، پروست بیشتر به شوپنهاور قربابت دارد تا به فروید، چون برخلاف فروید، پروست در هر کس اندیشه یا صورت ذهنی (idée) تاریک و غیرقابل فهمی می‌بیند که به روشنی تمییز دادنی نیست و پیچیدگی و گره خوردگی و شاخ به شاخ شدن و لغزندگی نثرش از همین اعتقاد ناشی است، برخلاف نثر قاطع فروید.

با این اوصاف آیا باید پروست را مثله کرد یعنی موارد استطرادهایی را که موجب سنگینی متن‌اند، از آن برید؟ به اعتقاد بایار البته نه، چون رمان در جستجو به گونه‌ای ساخته و پرداخته شده که در آن فقط موارد استطراد هست و متن چون ریگ روان یا آب، از دست فرو می‌ریزد و فرو می‌چکد و این چنین متن همواره تغییر می‌یابد و خواننده نیز همراه با آن این دیدارها و قایم موشک بازی‌های ذهنی، به گفته بایار «صورت ناخودآگاهی اثرند». غرابت و بی‌همتایی و شگفت‌انگیزی نبوغ پروست همین است که داستانی را به تمام و کمال تعریف نمی‌کند. حتی داستان آدم متظاهر یا اهل تظاهر (snob) را که می‌خواهد نویسنده بزرگی شود، بلکه همزمان با فروید، اما با ساز و برگ ادبی بس والاتری، نظریه‌ای حقیقی در روانشناسی (عشق و دوستی و...) بنیاد می‌کند که هم در نقل راوی آشکارا دیده می‌شود و هم در شکل متن. بنابراین اگر تاکنون پروست را در پرتو فروید می‌شناختند، اینک باید وی را در تضاد و تقابل با او شناخت.

پیش از آنکه در پایان این مختصر به سه ترجمه پروست به زبان‌های انگلیسی و ایتالیایی و ژاپنی اشاره کنم، ذکر این مطلب را بی‌فایده نمی‌دانم که فیلمساز معروف ایتالیایی لوکینو ویسکونتی (Luchino Visconti) که رمان *Du coté de chez Swann* از ۱۷ سالگی، کتاب بالینی‌اش بود، و می‌گفت معاصرانش سه تن‌اند: آندره مالرو، توماس مان و مارسل پروست. در ۱۹۷۱ به هنگام فیلمبرداری مرگ در وینز، ساخت فیلمی برگرفته از رمان پروست را پذیرفت و فیلمنامه هم نوشته شد، اما متأسفانه به علت بیماری ویسکونتی، نقشه تحقق نیافت و فقط عکسهایی از بعضی صحنه‌پردازی‌ها به یادگار مانده است که موجب حسرت خوردن کسانی است که اینک آن عکسها را می‌بینند. و اما ترجمه رمان پروست به زبانهای انگلیسی، ایتالیایی و

نخستین ترجمهٔ رمان پروست به انگلیسی به قلم Scott - Moncrieff است (۱۹۲۰) که عنوان کلی رمان را *Remembrance of Things past* برگزید. این عنوان از بیتتی از سیمین غزل (sonnet) شکسپیر گرفته شده است و به همین جهت ترجمهٔ رمان را در قلب ادبیات انگلیسی می‌نشانند. ترجمهٔ اسکات که در ۱۹۸۱، توسط Terence Kilmartin براساس چاپ پلاید (۱۹۵۴)، تصحیح شد و صورتی نو یافت، مشهورترین ترجمه در تاریخ ادبیات گزارش شده به زبان انگلیسی است، به استثنای ترجمهٔ فیتز جرالده اگر آن را برگردان رباعیات خیام بدانیم. نسل‌های پیاپی نویسندگان انگلیسی و آمریکائی، زیبایی ترجمهٔ اسکات را همواره ستوده‌اند و پروست خود از ترجمهٔ انگلیسی جلد اول با عنوان *Swann's Way* به شگفت آمده بود، ولی دربارهٔ صحت و دقت ترجمهٔ عنوان کلی، تردید داشت. در واقع ترجمهٔ آن عنوان به زبان فرانسه *Souvenir des choses Perdues* می‌شود که برگردان درست «در جستجوی زمان از دست داده شده» نیست که می‌بایست *Search of lost Time* برگردانده می‌شد و این چیزی است که کیلمارتین و بسیاری از منتقدین انگلیسی و آمریکایی نیز توصیه کردند. اما چگونه ممکن بود چنین عنوان زیبا و خاطره‌انگیزی را تغییر داد؟ نتیجتاً در ترجمهٔ تجدید نظر شده کیلمارتین همان عنوان سابق حفظ شده است.

این ترجمه با دستکاری و ویراستاری کیلمارتین به اعتقاد منتقدین، زیبا و در خور تحسین است و همهٔ صاحب‌نظران آن را ستوده‌اند تا آن که ریچارد هوارد (Richard Howard) آمریکایی، مترجم بسیاری از آثار طراز اول نویسندگان بنام فرانسه به انگلیسی (آمریکائی) - در حدود ۱۰۰ اثر - بر آن شد که دوباره رمان پروست را به انگلیسی ترجمه کند که کرد و روزنامهٔ نیویورک تایمز، متن فرانسه نخستین بند از اولین رمان را با دو ترجمهٔ اسکات - کیلمارتین و ریچارد هوارد در کنار هم برای مقایسه به چاپ رساند. ریچارد هوارد شاعر بزرگی است که در ۱۹۶۹ جایزهٔ ادبی پولیتزر نصیبش شد و مترجم بسیار توانای متون مشکل زبان فرانسه به انگلیسی است. اما به گفتهٔ منتقدی^۱ هم در روایت تجدید نظر شدهٔ کیلمارتین اشتباهاتی هست و هم در ترجمهٔ ریچارد هوارد. زیرا ترجمهٔ اثری بزرگ و جاودانی، هرگز قطعی و نهایی نیست و صرف و نحو زبان پروست، هدیه‌ای نیست که بابا نوئل پیشکش کند حتی به مترجمی آگاه و دانا.

و اما ترجمهٔ رمان پروست به زبان ژاپنی. نخستین ترجمهٔ ژاپنی رمان پروست که در ژاپن نویسنده‌ای دشوار فهم تلقی می‌شود و در نظر ژاپنی‌ها، رمان نویس بسیار بزرگ و شایان تکریم

و تحسین است بسان مالارمه و حتی می‌توان گفت جمع‌کنی او را چون یادمانی تاریخی تعظیم می‌کنند، در آغاز دهه ۵۰ به چاپ رسید و گفتنی است که ۱۰ مترجم برای ترجمهٔ رمان همکاری کرده بودند. سپس در آغاز دهه ۸۰، ترجمهٔ دیگری به قلم Kyuichiro Inoue پروست شناس ژاپنی به زیور طبع آراسته شد.

سومین ترجمهٔ رمان پروست به قلم می‌شی هیکو سوزوکی (Michihiko Suzuki) است. نخستین مجلدات این ترجمه با تصاویر وان دونگن (Van Dongen) در سال ۱۹۹۶ چاپ شده و قرار است که هر سال (از ۱۹۹۶) تا سال ۲۰۰۰، ۴ جلد آن وکلاً در ۱۶ جلد چاپ و منتشر شود. مترجم جدید می‌گوید سعی کرده که رمان برای ژاپنی‌ها از لحاظ سبک نگارش (جملات دراز در زبان ژاپنی، بی‌درنگ غیرقابل فهم می‌شوند) و نیز شناخت آدم‌ها (در هم و برهمی اشخاص و شجره‌نامهٔ آنها، فهم کتاب را دشوار می‌کند) آسان فهم‌تر گردد.

سوزوکی در ۱۸ سالگی مارسل پروست را «کشف» کرد و در دهه ۵۰ که در پاریس دانشجوی بود، از نخستین خارجیانی محسوب می‌شد که در کتابخانهٔ ملی پاریس به بررسی دستنویس‌های پروست پرداخت. می‌گوید که ارزش ترجمه‌های پیشین را نفی نمی‌کند ولی با خواندن آنها هرگز پروستی را که در متن فرانسه جلوه‌گر می‌بیند و باز می‌شناسد، تشخیص نمی‌دهد. در گفتگویی با منتقد ادبی روزنامه لوموند^۱ اظهار داشت: «من معتقدم چیزی که بیش از درازی جملات (که اگر در ترجمه حفظ شود، متن را به زبان ژاپنی غیر قابل فهم می‌کند) اهمیت دارد، ضرباهنگ جملات و تسلسل تصاویر و احساس‌هاست که باید به درستی منتقل گردد. به علاوه انتقال درست فلسفهٔ پروست نیز امر مهمی است، فی‌المثل جاها (مناظر و اشخاص) در رمان، همانقدر که در مکان‌اند، در زمان نیز واقعند، از این رو به یاری تخیل، می‌توان آنها را هم در ظرف مکان و هم در حیز زمان درک کرد، ولی وقتی واقعاً مشاهده‌شان کنیم، فقط به درک بخشی از آنها نایل می‌آئیم». همچنین می‌گوید: «معتقدم که حال و هوای پروستی یعنی مرگ‌های پیاپی آدم‌ها که در درون ما زیست می‌کنند، و یا تجزیه و ترکیب دایم شخصیت و منش در طول زمان، برای ژاپنی به آسانی دریافتنی است، زیرا ژاپنی به سابقهٔ میراث بودایی‌اش، تمایل دارد که خود را به دست زمان بسپارد و بدان تسلیم شود. و این چنین تا اندازه‌ای بر زمان فائق آید و آن را پشت سر نهد.» و اما ترجمه ایتالیایی رمان پروست به قلم شاعر اهل میلان Giovanni Raboni است که ۱۲ سال تمام مدام بدین کار اشتغال داشته است و می‌گوید سخت کوشیده تا دو نکته را در ترجمه رعایت کند: یکی دقت واژگان و دیگری رسائی (آوایی یا موسیقایی sonorite) متن پروست.

منتقدی دربارهٔ این ترجمه می‌گوید: رابونی به درستی، دم‌زنی و ضرباهنگ و نیز ساخت و ساز متن اصلی را باز یافته است. پیتروسیاتی سابق الذکر هم این ترجمه را ستوده است و به گفتهٔ تحسین آمیز منتقد، می‌توان سوگند خورد که پروست خود مستقیماً زبان ترجمه رمان را برگزیده است^۱ و این ستایش کوچکی نیست.

منتشر شد

حکایت بلوچ

(چهار جلد)

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمود زند مقدم

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی - ۳ - ۵۳۷۲۵۳۰